

مفهوم واژه (بیان) در آثار حضرت باب

ولی الله کفاشی

واژه بیان و مشتقات آن در کل آثار حضرت باب به چشم می خورد. از اولین اثر آن حضرت گرفته تا آخرین آن ها که در مدت نزدیک به یازده سال از قلم مبارکش نازل شده است، اولین اثر آن حضرت بعد از بعثت کتاب مبارک تفسیر سوره یوسف است که سوره اول آن در شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ نازل شده است. ولی آن حضرت آثار زیادی قبل از بعثت نیز داشته اند؛ مانند: صحیفه مخزونه فاطمیّه، تفسیر سوره بقره، رساله سلوک و رساله فقهیه که بعضی ها معتقدند این رساله در سن ۱۹ سالگی از قلم آن حضرت نازل شده.

اصطلاحات اهل بیان (مجموعه^(۱) ۴۰، ص ۶۱ و ۱۲۶) و (مجموعه ۶۷، ص ۵۶)

رتبه بیان (مجموعه ۴۰، ص ۷۱ و ۱۰۵)

سنة البیان (مجموعه ۴۰، ص ۸۴)

نقطه بیان (مجموعه ۴۰، ص ۱۲۶ و مجموعه ۶۷، ص ۲۲۹)

رجال بیان (مجموعه ۴۰، ص ۱۴۲)

حکم بیان (مجموعه ۴۰، ص ۱۹۸)

صور علم بیان (مجموعه ۶۷، ص ۴۸)

اهل علم و بیان (مجموعه ۶۷، ص ۶۷)

مطلع بیان (مجموعه ۶۷، ص ۱۲۱) در آثار اولیّه آن حضرت آمده و در آثار متأخره نیز این اصطلاحات با مفاهیم جدیدی به کار رفته؛ مثل اهل بیان که در آثار اولیّه آن

حضرت به مفهوم ائمه اطهار آمده (مجموعه ۴۰، ص ۶۱) و یا اهل سخن و ادبا و علما (مجموعه ۶۷، ص ۵۶) اما این اصطلاح در دوران ماکو برای بایان و مؤمنان به کار رفت؛ در واقع حضرت باب در آثار اولیه، واژه‌هایی را به کار برده که ظاهراً برای مردم زمان خود مفهوم خاص و روشنی داشته؛ ولی آن حضرت منظور حقیقی خود را در آثار ثانوی بیان فرموده. این مطلب در باره مفهوم باب نیز مطرح است. اولین ادعای آن حضرت مقام بابیت بوده که اکثریت مؤمنان مفهوم باب را به معنی باب امام گرفته بودند در حالی که منظور حقیقی آن حضرت از واژه باب، مقام مظهریت و شارعیّت بوده، چنان‌که در بیان فارسی فرموده: «شمس حقیقت در این کور به اسم بابیت مشرق».

حضرت باب، کلیه آثار خود را به نام بیان تسمیه فرموده، صرف نظر از نوع شأن آن، خواه شأن آیات باشد یا شأن مناجات یا شأن تفسیر یا شأن خطبه یا شأن صور علمیه یا شأن فارسی همه این شئون به نام بیان نام‌گذاری شده ولی دواثر نازله در قلعه ماکو به طور اخص بیان نامیده شده‌اند، یعنی کتاب مبارک بیان عربی و فارسی که کتاب شریعتی و ام‌الکتاب دور بیان است. نزول کتاب مبارک بیان عربی، مقدم بر نزول کتاب مبارک بیان فارسی بوده و شواهدی که مدلل بر این موضوع است عبارتند از:

الف. ابواب کتاب مبارک بیان عربی بیشتر از بیان فارسی است. بیان عربی ۲۰۹ باب دارد، ولی بیان فارسی ۱۶۲ باب که ۴۷ باب نسبت به بیان عربی کم دارد، لذا به نظر می‌رسد که نزول بیان عربی مقدم بر نزول بیان فارسی باشد.

ب. بیان مبارک عربی دارای دو متن عربی و فارسی است و چون متن عربی مقدم بر متن فارسی بوده، لذا می‌توان نتیجه گرفت که نزول بیان عربی مقدم بر بیان فارسی بوده است.

ج. بیان فارسی ابتدا با یک آیه کوتاه عربی آغاز می‌شود و بعد قسمت فارسی با این عنوان آغاز می‌شود (ملخص این باب آن که) بعضی را تصوّر چنین است که خلاصه متن فارسی منظور است، در حالی که مراد حضرت باب از ملخص، تلخیص باب عربی است که در صدر متن فارسی آمده، یعنی آیه عربی یک باب محسوب است که در اصل متن بیان عربی یا مفهوم آن را دارد و مفهوم ملخص این باب یعنی خلاصه باب عربی که در صدر کتاب بیان فارسی قرار دارد که به فارسی هم ترجمه و هم تفسیر فرموده‌اند، لذا می‌توان تصوّر کرد که نزول بیان عربی، مقدم بر نزول بیان فارسی بوده و این تقدّم با فاصله زمانی کوتاهی باید صورت گرفته باشد. نزول بیان مبارک عربی و فارسی در ابتدای ورود آن حضرت به ماکو شروع شده و ورود آن حضرت به قلعه ماکو احتمالاً با توجه به نامه‌های مؤمنین اولیه، اواخر جمادی‌الاولی و یا اوایل جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ بوده و نیز با توجه به آیه بیان فارسی (قریب به سه سال متجاوز است که امرالله ظاهر شده ...) می‌توان تصوّر کرد که بعد از ورود به قلعه ماکو نزول کتاب مبارک بیان عربی و فارسی آغاز شده و به قول یکی از عزیزان که می‌گفت: نزول بیان عربی در قریه ماکو بوده و بیان فارسی در قلعه ماکو نازل شده است نیز نمی‌تواند دور از حقیقت باشد.

با توجه به تصریح حضرت باب در بیان فارسی و سایر نصوص مبارکه، مبنای تقسیمات هر دو کتاب بر ۱۹ واحد که هر واحد ۱۹ باب دارد، بوده ولی این دو اثر مبارک همان طوری که نوشته شد، به اتمام نرسید و هر دو ناتمام ماند. علل ناتمامی آنها را بعضی حوادث مؤلمه و نزدیکی زمان شهادت آن حضرت نوشته‌اند که به نظر صحیح نمی‌آید، زیرا آن حضرت بعد از خروج از ماکو قریب به دو سال در قلعه چهریق محبوس بودند و در آن ایام آثار زیادی از قلم آن حضرت نازل شده، مانند: کتاب مبارک پنج شأن و کتاب مبارک چهار شأن که کتاب اخیر، بسیار حجیم و چند برابر بیان فارسی است؛ لذا آن حضرت فرصت کافی برای تکمیل این آثار داشتند ولی تعمداً آن

حضرت این آثار را تکمیل نفرمودند؛ زیرا ظهور موعود بیان نزدیک بوده و چون دستورات و احکام حضرت باب موقتی بوده و منوط به تأیید و یا ردّ موعود بیان بوده؛ لذا نیازی به تکمیل آنها نبوده. آن حضرت در توقیع وصیت نامه چنین فرموده‌اند: «ان أبواب البیان قد قَدِرَ عَلَی عَدَدِ کُلِّ شَیْءٍ وَلَکِنَّا مَا اَظْهَرْنَا الا اَحَدَ عَشْرَ وَاَحَدًا.» (مجموعه ۶۴، ص ۹۸) یعنی ابواب بیان مقدر بوده که ۳۶۱ باب باشند، ولی ما تعمداً یازده واحد ۱۹ بابی نازل کردیم، لذا ناتمام ماندن این دواثر مبارک بنا به اراده خود حضرت باب بوده است.

تسمیه این دواثر و کلیه آثار مبارکه به بیان متضمن دو مفهوم کلی است که سعی خواهد شد توضیحاتی در این مورد داده شود.

مفهوم اول:

بیان به معنی تبیین و تفسیر معارف اسلامی است

در کتب آسمانی ذکر شده است که بعضی از مسائلی که در آنها مطرح شده دارای معانی باطنی بوده که مردمان نمی‌توانند آنها را بفهمند و در واقع، استعداد و درک آنها برای مردمان آن زمان عنایت نشده بود، بلکه مقزّر بوده که مفاهیم آنها در دوره آخرت توسط مظهر الهی برای مردمان بیان شود. در عهد عتیق در این مورد چنین آمده است:

«اما تو ای دانیال، کلام (الهی) را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن.»

(دانیال نبی ۴/۱۲)

و نیز:

«... ای دانیال، برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.»

(دانیال نبی ۹/۱۲)

دانیال نبی یکی از انبیای اکابر یهود است. ایشان رؤیایی می بینند و از فرشته آسمانی تعبیر رؤیا را جويا می شوند. فرشته جواب می دهد که مفاهیم این کلام را مردمان نمی توانند بفهمند، زیرا استعداد درک آن را ندارند ولی در آخر زمان، خداوند معنی آنها را بازگو خواهد فرمود. دانیال، پیامبر عظیم الشان یهود نتوانست حقایق رؤیا را درک کند، حال مردمان عادی چگونه می توانند آنها را بفهمند؛ و اشعیای نبی نیز این گونه بیان فرموده:

«گفت: برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هر آینه خواهید نگریست، اما درک نخواهید کرد.» (باب ۹/۶)

و حضرت موسی نیز چنین فرموده:

«اما، خداوند دلی را که بدانید و چشمانی را که ببینید و گوش هایی را که بشنوید تا امروز به شما نداده است.» (سفر تثنیه ۴/۲۹)

و حضرت مسیح برای بیان حقایق، همیشه از داستان ها و حکایت ها استفاده فرموده، چنان چه برای تفهیم ملکوت از دانه خردل استفاده فرموده:

«بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت. و هر چند از سایر دانه ها کوچک تر است، ولی چون نمو کند، درختی می شود چنان که مرغان هوا آمده، در شاخه هایش آشیانه می گیرند.» (انجیل متی ۱۳/۳۱ - ۳۱)

که مراد، شریعت الهی است و نیز از آمدن پیامبران الهی در گذشته و آینده از این مثال استفاده فرموده:

«مثلی دیگر بشنوید. صاحب خانه ای بود که تاکستانی غرس نموده ... آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را

نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند. اما دهقانان، غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. باز، غلامان دیگر بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همان طور سلوک نمودند. بالاخره، پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت. اما دهقانان، چون پسر را دیدند با خود گفتند: این وارث است، بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم. آن‌گاه، او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند. پس چون مالک تاکستان آید ... آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد ...» (انجیل متی ۲۱/۴۱-۳۳)

سر تا سر انجیل جلیل مشحون از داستان‌ها و مثل‌ها است، لذا فرمود:

«این چیزها را بمنظور شما گفتم، لکن ساعتی می‌آید که دیگر بمنظور شما حرف نمی‌زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.» (انجیل یوحنا ۲۵/۱۶)

و نیز فرمودند:

«و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید.» (انجیل یوحنا ۱۲/۱۶)

چنانچه ملاحظه شد، حضرت عیسی نیز بیان فرموده‌اند که حقایق اساسی را در آینده به مسیحیان عطا خواهد فرمود ولی حال، طاقت شنیدن آنها را ندارند، لذا موکول به آینده فرموده است. و در قرآن کریم نیز این سنت الهی، مراعات شده و بسیاری از حقایق در لباس داستان‌ها و حکایات انبیای گذشته بیان گردیده و از طرفی خداوند، در این سفر مبین به صراحت فرموده که آیات الهی به دو گونه محکم و متشابه نازل شده که معانی متشابه را جز خداوند و ائمه اطهار کسی نمی‌داند. می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرَى مُتَشَابِهَاتٌ ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ...» (آل عمران/۷)

به این مفهوم که خداوند کتاب را به تو نازل کرد. این کتاب، دارای آیات محکمت است که ام‌الکتاب هستند و قسمتی دیگر آیات متشابه هستند ... ولی تأویل و تفسیر آیات متشابه را جز خداوند و راسخون در علم نمی‌دانند و در آیات دیگر بیان شده که مردم منتظر آمدن تأویل آیات قرآن بودند، زیرا معانی و مفاهیم آن را نمی‌فهمیدند، چنان‌چه تنزیل کریم بدان ناطق است. «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ ...» (اعراف/۵۳)

مفهوم آن که: آیا غیر از این انتظار دارند که تأویل قرآن بیاید و روزی که تأویل قرآن بیاید خواهند گفت کسانی که آن را فراموش کرده‌اند؛ و حتی تکذیب قرآن توسط مخالفانش را به علت نفهمیدن مفاهیم آن بیان فرموده: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ ...» (یونس / ۳۹)

لذا خداوند در قرآن مجید با توجه به این شواهد بیان فرموده که تأویل قرآن را در آینده خواهد فرستاد و حتی نام این تأویل را بیان تسمیه فرموده، چنان‌چه آمده: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ. فَإِذَا قُرْآنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ.» (قیامت/۱۷) یعنی جمع‌آوری قرآن بر ماست و زمانی که قرآن قرائت می‌شود از آن پیروی کن و بر عهده ماست بیان تأویل آن که در آینده صورت خواهد گرفت و ایضاً فرموده: «الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.» (رحمن/۴-۱) به این مفهوم که خداوند، قرآن را یاد داد و انسان را خلق کرد و بیان را به او یاد داد. درک معنی حقیقی آیه بر حسب ظاهر مشکل است؛ زیرا خلقت قبل از آموزش قرآن بوده و قاعدتاً بایستی اول، خلقت انجام می‌یافت و بعد آموزش قرآن صورت می‌گرفت؛ ولی خداوند عمداً فرموده که اول قرآن آموزش داده شد و بعد انسان آفریده شد. البته اگر به معنی واقعی آیه توجه کنیم، مطلب بسیار واضح

است، زیرا مراد خداوند از خلق انسان، انسان اولیّه یا خلقت اولیّه نبوده بلکه مراد، خلق انسان کامل یعنی مظهر امر الهی در این زمان است، لذا معنی آیه چنین می‌شود که خداوند قرآن را به انسان‌ها یاد داد، بعد انسان کامل یعنی مظهر خودش را آفرید که باب باشد و بیان تأویل قرآن را به او یاد داد، لذا با توجه به دو آیه اخیر، تأویل قرآن بایستی با نام بیان ظاهر می‌شد. از این دیدگاه بود که حضرت باب، کلیّه آثار خود را به طور عامّ و دو کتاب شریعتی دور جدید را، بیان نامیده که به معنی تأویل و شرح معارف اسلامی است. با مطالعه کلیّه آثار حضرت باب به خوبی می‌توان دریافت که چرا حضرت باب این همه آثار در تفسیر سوره‌های قرآنی مانند تفسیر سوره‌العصر، تفسیر سوره توحید، تفسیر سوره بقره، تفسیر سوره الفجر، تفسیر سوره کوثر و نیز تفاسیری بر آیات قرآن کریم مثل تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم، تفسیر آیه وجه الله، تفسیر آیه کُلِّ الطَّعَامِ، تفسیر واو والصفات و یا تفاسیر مبارکه بر احادیث اسلامی مانند: تفسیر حقیقت، تفسیر حدیث من عرفه نفسه، تفسیر حدیث جاریّه و... و تفاسیر مبارکه بر ادعیه‌های اسلامی مانند شرح دعای زمان غیبت و تفسیر من دل علی ذاته بذاته نازل فرموده که تفسیر حقیقی معارف اسلامی بوده که بدین وسیله، اهل اسلام از خرافات و اوهام و تنگ‌نظری‌ها بیرون آمده و خود را با زمانه تطبیق دهند و از این منظر آثار حضرت باب منبع بسیار غنی برای همه مسلمین جهان است. از تأویل‌های بارز آن حضرت به مسئله رجعت و قیامت است که رجعت، مختصّ مذهب تشیع بوده و قیامت، اعتقاد کلیّه فرق اسلامی اعمّ از سنی و شیعه است.

الف: مفاهیم رجعت

رجعت به معنی بازگشت و عود است و طبق عقاید شیعیان در زمان ظهور امام زمان، حضرت محمد و ائمه اطهار زنده شده و دوباره به این دنیا باز خواهند گشت. از اصطلاحات دیگر رجعت، می‌توان عود، رجوع، حشر محدود را نام برد. مسئله رجعت

آن چنان در نزد تشیع مهم است که از حضرت صادق روایت کرده‌اند که اگر کسی به رجعت معتقد نباشد شیعه نیست و به گفته علامه مجلسی بیش از پنجاه جلد کتاب در اثبات رجعت و اعتقاد به آن توسط علمای شیعه به رشته تحریر درآمده است و همان طوری که اشاره شد فقط شیعیان به رجعت اعتقاد و ایمان دارند و سایر فرق اسلامی، اعتقادی به این مسئله ندارند.

از آن جا که مسئله رجعت با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست و عقول سلیمه از پذیرش آن ابا دارند، حضرت باب جهت ائتلاف بین دو نظریه اعتقاد به رجعت و غیر منطقی بودن آن، تأویلی در این مورد نوشته‌اند که قابل تأمل است. از یک طرف نظریه شیعه را مورد تأیید قرارداد و از طرف دیگر نیز نظریه مخالفان را از نظر دور نمی‌کند و در واقع دو نقطه نظر موافق و مخالف را به یک نقطه واحد تبدیل می‌کند. این موضوع را به تفصیل در بیان مبارک فارسی مورد بحث قرار داده‌اند و در توفیق رجعت و نیز سایر توابع به اشاره در این مورد بحث فرموده‌اند که خلاصه و چکیده آن چنین است: ارزش و اعتبار انسان‌ها و اشیا به کلام پیامبر یا مظهر امر که کلام خداوند است منوط بوده. خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، حرام و حلال، مؤمن و منکر، حول کلام پیامبر طائف است. ابوالحکم دوره پیامبر اکرم، به علت مخالفت با آن حضرت، ابوجهل نامیده شده و ابوجهل خوانده می‌شود. خانه خشت و گلی، به واسطه کلام پیامبر، بیت خدا نامیده شد و تقدس یافت و سنگ سیاه حجرالاسود به کلام پیامبر قبله‌گاه مسلمین جهان شد و به کلام پیامبر، قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه مکرّمه تغییر یافت و نفوسی که به پیامبر ایمان آوردند، مؤمن محسوب شدند و آنان که منکر آن حضرت شدند، کافر و مشرک خوانده شدند.

به کلام پیامبر، اموال مؤمنان حلال و طیب است ولی نه تنها غیر مؤمنان، بلکه اموالشان نیز نجس است لذا تقدس اشیا و نفوس به کلام پیامبر، محقق می‌شود و از این جهت حضرت باب فرمودند: همان طوری که در دوره اسلام، نبوت پیامبر و امامت

ائمه اطهار به کلام خداوند محقق شد، ولایت ایشان نیز در این دور به کلام خداوند محقق می‌شود. یعنی وقتی که حضرت باب فرمودند، حضرت محمد و علی و ائمه به دنیا راجع شدند، نفس این کلام، مدلل بر این است که این طلعات مقدسه به دنیا برگشتند، بدون این که منظور این باشد که این طلعات مقدسه، جسماً و شخصاً زنده شده، به دنیا آمده باشند و یا این که ارواح آنان در اشخاص دیگری ظاهر شده باشند که از منطق حضرت باب مردود است.

همان طوری که در گذشته ارزش و اعتبار این طلعات مقدسه در انتساب به خداوند بوده، اکنون نیز هر کسی که منسوب به خداوند باشد، می‌تواند حاکی از آن طلعات باشد. حضرت باب در این مورد مثالی را بیان فرموده که قابل توجه است:

«هر شیء که اطلاق شیئیت بر او شود، در یوم قیامت مبعوث می‌گردد و بعث هر شیء به ذکر من بظهره الله (پیامبر زمان) است در آن روز، زیرا که خلق آن شیء هم در اول به ذکر او بوده، اگر چه در ظهور قبل او بوده. مثلاً این فنجان و نعلبکی بلور که الآن بین یدی الله گذارده، در یوم قیامت مبعوث می‌شود به کینونیت و ذاتیت و نفسانیت و انیت. در وقتی که شجره حقیقت تنطق فرماید که این فنجان و نعلبکی بعینه او است در هر فنجان و نعلبکی که حکم شود، اون می‌شود، چنان چه قبل، وجود او به قول نقطه بیان (مظهر امر) بوده، مثل در حد جماد زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند. مثلاً در این کور، حروف حی قرار داده، به قول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث می‌فرماید به قول خود، زیرا که غیر قول او، خلق شیء نمی‌کند به کینونیت و چون که قول او قول الله است، در حین قول، کینونیت شیء متکون می‌شود.» (بیان فارسی ۲/۱۱)

و از این دیدگاه است که در حدیث مفضل بن عمرو آمده که حضرت قائم پشت به کعبه زده و خواهد فرمود:

«ای مردم، هر کس که بخواهد آدم و شیث را ببیند، بیاید مرا ببیند. آری، من همان آدم و شیث هستم. آگاه باشید، هر کس که بخواهد نوح و فرزندش سام را ببیند، من همان ابراهیم و اسماعیل هستم. آگاه باشید، هر کس که بخواهد عیسی و شمعون را ببیند، عیسی و شمعون منم. ای مردم، بدانید که اگر بخواهید محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ببیند، من همان محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستم. آگاه باشید اگر بخواهید حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را ببیند، من همان حسن و حسین ام. ای مردم، اگر بخواهید ائمه از فرزندان حسین (علیه السلام) را ببیند، من همان پیشوایان از فرزندان حسین هستم. (یعنی همه عزیزان و فرستادگان خداوند در من خلاصه شده اند ...» (بحارالانوار مجلسی، ج ۵۳، ص ۹)

که در حقیقت، ظهور حضرت قائم، رجعت تمام انبیاء و اولیای گذشته و حتّی پیامبر اکرم و ائمه اطهار است.

رجعت به استمرار ظهورات الهی اشاره دارد و این که بشریت، بی نیاز از پیامبران و کتاب الهی نیست، زیرا به اعتقاد شیعیان در زمان حضرت قائم چنانچه گفته شد، حضرت محمّد و ائمه اطهار به دنیا بر می گردند، یعنی بار دیگر با ظهور پیامبر و نزول کتاب و قیام ائمه، مسئله هدایت و رهبری محقق می شود. همان طوری که بهار تجدید می شود و همه جا مانند بهار قبلی می شود، بدون این که عین بهار قبل یا سال قبل باشد، بهار جدید و تازه آمده با همان خصوصیات و کیفیات قبلی، لذا اعتقاد به رجعت یعنی این که در آینده نیز خداوند کسانی را برای هدایت و تربیت بشر ارسال خواهد فرمود.

ب: قیامت و یوم قیامت

قیامت و یوم آن از اعتقادات تمامی فرق اسلامی است و آن روزی است که دنیا به پایان خود می‌رسد و مرده‌ها زنده شده و به حساب آنان رسیدگی می‌شود. مؤمنان به بهشت و غیر مؤمنان به جهنم واصل می‌شوند. طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به کتب مربوطه مراجعه فرمایند، ولی از دیدگاه حضرت باب، قیامت خود پیامبر و مظهر الهی است و یوم قیامت روزی است که آن حضرت ظاهر می‌شود. در این مورد فرموده‌اند:

«مراد از یوم قیامت، یوم ظهور شجره حقیقت (پیامبر) است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد، بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آن‌چه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است، اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب، آن یوم قیامت است.» (بیان فارسی

(۲/۷)

و القابی دیگر نیز بدان عنایت فرموده، مانند یوم‌الکمال که دیانت به کمال خود می‌رسد و یوم اخذ ثمره که ثمرات ایمان قبلی در ظهور جدید چیده می‌شود. البته حقایق کتب مقدسه با این بیان مبارک در نهایت تطابق است ولی علمای شریع قبل، همه این مسائل را ظاهری تصور کرده و به قیامت ظاهری و حشر و نشر عمومی اعتقاد پیدا کرده‌اند. این عقاید نیز به هیچ‌وجه منطقی و عقلانی نیست و نمی‌توان آن را اثبات کرد. از این دیدگاه بود که ابو علی سینا و ملاصدرا شیرازی، در اثبات این موضوع به بن‌بست رسیده و بیان داشته بودند که قیامت و مسائل آن، از طریق عقل و منطق غیر قابل پذیرش است، ولی چون از ظواهر آیات شریفه این عقاید استنباط می‌شود، لذا فقط آنها را به طور تعبدی باید پذیرفت، یعنی آنان این مسائل را به عنوان

یک حکیم و فیلسوف نپذیرفته‌اند، بلکه به عنوان یک مؤمن مسلمان که قادر به درک آن نبوده، پذیرفته‌اند و با قبول تأویل حضرت باب مشکل فلاسفه و حکمای اسلامی نیز به راحتی حل می‌شود. در توضیح و تشریح مطلب به چند آیه قرآنی استناد می‌کنیم:

آیه اول:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي تَتَّبِعُونَ فَوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...» (آل عمران / ۵۵) به این مفهوم که خداوند فرمود: ای عیسی، آنان که از تو پیروی می‌کنند یعنی پیروان تو را بر تمامی کافران تا روز قیامت برتری داده‌ام. اگر قیامت همان روزی باشد که همه مسلمانان در انتظار آن هستند که هنوز نیامده، بر طبق این آیه، پیروان حضرت مسیح بر تمامی کسانی که از عیسی پیروی نمی‌کنند برتر هستند یعنی برتر از مسلمانان نیز هستند. در این صورت، ظهور حضرت محمد و دین اسلام بلامعنی خواهد بود ولی اگر در این آیه یوم قیامت به ظهور حضرت محمد تفسیر شود، مفهوم آیه بسیار واضح و متین خواهد بود زیرا فرموده که پیروان مسیح تا قیامت یعنی ظهور بعدی که ظهور محمدی است، بهترین امت هستند و این کاملاً صحیح و درست است، زیرا اعتبار ادیان تا ظهور دیگر است و بعد از ظهور، اعتباری بر آنان نمی‌ماند.

آیه دوم:

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ ... وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ ...» (انعام / ۹۲) به این مفهوم که، کسانی که به آخرت (قیامت) معتقد باشند، به قرآن نیز مؤمن خواهند بود ولی بر حسب ظاهر، بسیاری از امم مثل زرتشتیان و مسیحیان به قیامت اعتقاد دارند ولی به قرآن مؤمن نیستند؛ ولی اگر در این آیه، آخرت به ظهور بعدی یعنی حضرت بهاءالله تأویل شود، مفهوم آیه بسیار واضح و صریح خواهد بود و آن این است: کسانی

که به ظهور بعدی یعنی بهاء‌الله مؤمن شوند، به قرآن نیز ایمان خواهند داشت و این کاملاً صحیح است زیرا هیچ بهائی را نمی‌توان در دنیا یافت که به حضرت بهاء‌الله مؤمن باشد ولی قرآن را قبول نکرده باشد. هر کسی که به بهاء‌الله ایمان بیاورد، بایستی به اسلام به عنوان دین الهی و به قرآن به عنوان کتاب آسمانی اعتقاد داشته باشد، لذا به صریح عبارت، طبق این دو آیه شریفه، مراد از قیامت یا یوم قیامت، ظهور بعدی است نه آن یومی که مردمان تصور کرده‌اند.

آیه سوم:

«... إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.» (نحل / ۱۲۴) (و به همین مضمون در نحل / ۹۲ - حج / ۶۹ - سجده / ۲۵) یعنی، خداوند در روز قیامت به اختلافات مردمان رسیدگی خواهد کرد. اگر روز قیامت به اعتقاد مسلمانان روز حساب و کتاب است، رسیدگی به اختلافات مردمان چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ و در ضمن، خداوند در روز قیامت چگونه و به چه وسیله‌ای به اختلافات مردم رسیدگی خواهد کرد؟

اما با توجه به سایر آیات قرآن کریم، جواب این سؤال را به خوبی می‌توانیم دریابیم.

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...» (نحل / ۶۴) یعنی، ای محمد، این کتاب را بر تو نازل کردیم تا به اختلافات مردمان رسیدگی کند.

و نیز: «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ...» (زخرف / ۶۳) یعنی، حضرت عیسی با بیانات آمد تا به اختلافات مردمان رسیدگی کند. با توجه به پیام دو آیه مبارکه، خداوند در گذشته با ارسال رسل و انزال کتب، اختلافات مردمان را از بین برده، لذا حل اختلافات مردمان در روز قیامت نیز مثل گذشته با ارسال رسل و انزال کتب خواهد بود. روز قیامت، روزی است که در

آن روز، پیامبر جدید با کتاب تازه ظاهر می‌شود. لذا، طبق این آیه نیز روز قیامت، روزی می‌شود که باید پیامبر جدید بیاید نه آن روزی که مردمان تصوّر کرده‌اند.

زنده شدن مردگان:

زنده شدن مردگان نیز از امور غیر منطقی و غیر ممکن است و به قول فلاسفه اعاده معدوم غیر ممکن است. کسی یا چیزی که از بین رفت، بازگشت آن طبق قوانین طبیعت ممکن نیست، لذا حضرت باب در تفسیر این مسئله فرموده‌اند که مراد حیات روحانی و ایمانی است، یعنی در زمان ظهور جدید، همه مردمان، مرده ایمانی هستند و با ایمان به ظهور جدید حیات تازه یافته و مثل این است که از مردگان برخاسته‌اند. از این جهت بود که به مؤمنان اُولیّه، حروف حی لقب دادند؛ یعنی نفوس زنده که از مردگان برخاسته‌اند.

همین تعبیر نیز در آیات قرآنی مندرج است، چنانچه از خواب زمستانی طبیعت به مرگ و موت تعبیر کرده است؛ مانند: «... يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» (روم / ۲۴) یعنی خداوند از آسمان، آب را به روی زمین نازل کرد و به وسیله آن، زمین مرده را حیات بخشید، به همین نحو انسان‌ها در آخرت هر ظهور، فاقد روحانیت و عواطف انسانی می‌شوند که در واقع به مرگ روحانی مبتلا شده‌اند، هر چند حیات جسمانی و ظاهری دارند و در آیه دیگر چنین آمده: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرَحِمَنَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (آل عمران / ۱۶۹ و ۱۷۰) یعنی کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، نمرده، بلکه زنده هستند و خداوند به آنها زرق می‌دهد و به آن‌چه خداوند از فضلش به آنان داده شاد هستند. در این آیه، دو نکته مهم وجود دارد؛ اول این‌که: مفهوم مرده و زنده به اعتبار انسان‌ها بستگی ندارد، زیرا هر چند که شهیدان کشته شده و مرده محسوبند، ولی

خداوند آنان را زنده می‌داند، دوّم این‌که بعد از مرگ (که هنوز قیامت نیامده تا به حساب آنان رسیدگی شود) به اجر خود رسیده، به بهشت رفته و از رزق الهی مرزوق شده‌اند. با توجّه به مطالبی که نوشته شد، طبق اعتقاد حضرت باب، به حساب مردگان بعد از مرگ بلافاصله رسیدگی شده، به بهشت یا دوزخ می‌روند، لذا نیازی به انتظار یومی به نام قیامت نیست و معنی حقیقی قیامت، همان است که گفته شد؛ یعنی آمدن پیامبر جدید و نزول کتاب تازه که برای هدایت بشر ضروری است. حضرت باب توضیح فرموده که این تأویل و تفسیر از قیامت، در این عالم است و این بدان معنی نیست که حساب و کتابی در عالم نیست و یا عالم بعدی وجود ندارد. در صورت انکار عالم بعد و حساب و کتاب، خلقت بی‌معنی می‌شود و ارسال رسل و نزول کتب آسمانی لغو خواهد گردید. در حالی که حضرت باب کتاب بیان را میزان رفتار و کردار انسان‌ها تا ظهور دیگر می‌داند و خداوند طبق این میزان، گمراهان و هادیان را مجازات و پاداش خواهد داد.

مفهوم دوّم بیان

مفهوم دوّم بیان در باره مقام حقیقی پیامبران می‌باشد. طبق آثار حضرت باب، پیامبر یا مظهر الهی هر چند بر حسب ظاهر یک انسان خاکی است، ولی مقامی بس رفیع و عالی دارد که شناخت آن کما هو حقّه میسر نیست و معرفت ما از آن طلعات مقدّسه در حدّ خودمان است که آنان را مثل خود تصوّر می‌کنیم. به اعتقاد حضرت باب سه عالم وجود دارد: عالم حقّ، عالم خلق و عالم امر که واسطه بین دو عالم حقّ و خلق است. عالم حقّ، تنزیه صرف و تقدیس بحت است و این مختصّ خداوند عالم است و کسی را بدان عالم راهی نیست. هیچ تصوّر و ادراکی از آن عالم نداریم. هر درک و تصوّری به شرک و بت‌پرستی منجر خواهد شد. در مقابل عالم حقّ، عالم خلق است که نقص صرف است و این عالم نقص، هیچ ربطی و وصلی به عالم حقّ ندارد و به

اعتباری در مقابل عالم حق، عدم صرف است. چون ارتباطی بین دو عالم نیست، لذا خداوند عالم دیگری را خلق فرموده به نام عالم امر که به اصطلاح حضرت باب مشیت اولیه یا مشیت امکانیه یا حقیقت پیامبران است و این عالم، واسطه بین دو عالم کمال مطلق و نقص صرف است و خداوند، توسط مشیت اولیه با عالم نقص ارتباط برقرار می‌کند. دستورات خود را توسط مشیت اولیه به عالم بشر اعلان می‌کند. ایمان به خود را به ایمان به او منوط فرموده، اطاعت او را اطاعت خود خوانده، مخالفت او را مخالفت با خود، علم او را علم خود، قدرت او را قدرت خود، اهانت به او را اهانت به خود و حتی عبادت او را عبادت خود دانسته و نیز دیدار او را دیدار خود خوانده و این مظاهر امر یا پیامبران دارای دو مقام توحیدی و تحدیدی هستند. در مقام توحیدی، نماینده تام‌الاختیار خداوند و قائم مقام او در عالم امر و خلق هستند. هر چه حکم کنند و هر چه بفرمایند، همان حکم خداوند و امر اوست و کسی را سزاوار نیست که با آنان مخالفت کند و در مقام تحدید نسبت به خداوند مثل سایر نفوس بوده و اظهار بندگی و عبودیت فرموده‌اند. در بیان فارسی در این مورد چنین می‌خوانیم:

«انَّ لِلنَّقْطَةِ مَقَامَيْنِ مَقَامٌ يَنْطِقُ عَنِ اللَّهِ وَ مَقَامٌ يَنْطِقُ عَمَّا دُونَ اللَّهِ ذَلِكَ مَقَامُ عِبُودِيَّتِهِ لِذَلِكَ الْمَقَامِ الَّذِي بِهِ يَعْبُدُ اللَّهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ... خَدَاوَنْد، از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده؛ یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آن چه آیات نازل می‌فرماید، از قبل او می‌کند و او است که موصوف نمی‌گردد به هیچ وصفی و منعوت نمی‌گردد به هیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر و ثنایی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضایی ... و این آیتی است که در او دیده نمی‌شود الا الله که مادون او خلق او است. و این آیتی است که در او آیتیت دیده نمی‌شود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و سمو سمو الله و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بخته ... و از برای او امکانه و حدودات نیست و قرب او عین بعد اوست و نفس مشیت

... مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمی کند الاعلی الله جلّ و عزّ... بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند.» (بیان فارسی ۴/۱)

لذا مفهوم دیگر بیان، تفسیر و تبیین مقام توحیدی پیامبران است و شاید بتوان گفت که کل آثار حضرت باب، حول همین مطلب دور می زند و در تمامی آثار اولیه بعد از تنزیه حقّ به مقام حقیقی حضرت محمّد اشاره کرده و آن را مافوق تصوّرات بشری اعلان فرموده، به خصوص برای شیعیان که ائمه اطهار و حضرت فاطمه را با آن حضرت در یک صقع قرار داده، در حالی که به فرموده حضرت باب اگر حضرت محمّد به ولایت نطق نمی فرمود، ولایت خلق نمی شد تا چه رسد که با آن حضرت در یک مقام و رتبه توصیف شوند و از این دیدگاه بود که حضرت باب فلسفه تمام احکام خود را به من یظهره الله یا نقطه اولی که سمبلی از پیامبران است ارتباط می دهد.

نقطه اولی یعنی اولین نقطه یا اولین تجلّی خداوند به جهان و یا اول صادر از حقّ یا عقل اول و یا کلمه الله که مراد، مقام توحیدی و حقیقی انبیا و مرسلین است ولی در این ظهور از القاب خاصّ حضرت باب محسوب شده است. به عنوان مثال، حکم عزّت و احترام به بیان به علت این که کلام قبلی من یظهره الله است (۳/۱۳) و یا حکم بهترین شیء تعلق به نقطه بیان دارد (۵/۶)، زیرا (کل شیء لله است و اقرب از نقطه مشیّت کی است ۵/۶) یعنی مالک حقیقی خداوند است و چون مشیّت اولیه یا نقطه اولی یا پیامبر یا من یظهره الله نماینده خداوند است، لذا مالک حقیقی، نقطه اولی است و یا حکم ایمان به من یظهره الله ایمان به خداوند است (۳/۱۵) یا بیت الله واقعی، مظهر امر است و بیت ظاهری، نمادی از آن حضرت است. (۴/۱۶)

هر چه به پیامبر راجع شود، به خداوند راجع می شود و هر چیزی به پیامبر راجع نشود، به خداوند راجع نمی شود. (۴/۲) و هم چنین مقام یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید، مقام مظاهر مقدّسه و پیامبران الهی است که اشاره به عصمت ذاتی همه پیامبران دارد، از

این جهت بوده که حضرت باب، کلیه آیات مربوط به لقاء الله را به لقای من یظهره الله یا پیامبر تأویل فرموده که در همه کتب آسمانی بدان بشارت داده‌اند که مردمان خدا را خواهند دید و در تورات و انجیل و قرآن آیات زیادی مدلل بر این مطلب می‌توان یافت؛ حضرت باب فرموده‌اند:

«آن چه در کتب سماویّه ذکر لقای او (الله) شده، ذکر لقای ظاهر به ظهور او است که مراد، نقطه حقیقت و مشیت اولیه بوده و هست و آنچه در قرآن، ذکر لقاء الله و لقاء ربّ شده به حقیقت اولیه، مراد لقای رسول الله بوده و هست.»

(۳/۷)

چنانچه ملاحظه شد، حضرت باب مفهوم لقاء الله را در (ظاهر به ظهور) یا (نقطه حقیقت) یا (مشیت اولیه) یا (رسول الله) تعبیر فرموده، یعنی به اعتقاد بابیان و بهائیان، همه پیامبران الهی دارای این مقام هستند، هر چند که در گذشته، انبیاء این مطلب را بیان نفرموده‌اند و بر همین سیاق بوده که اصطلاحات (ذات الله) (هیكل الله) (روح الله) و سایر القاب مهمی در آثار بهائی به همه مظاهر ظهور و ایضاً به حضرت باب و حضرت بهاء الله اطلاق شده است و جوهر مطلب آن که، تمامی آثار حضرت باب و حضرت بهاء الله را در مقام مظهریت می‌توان خلاصه کرد. البته کسانی که با این اصطلاحات آشنایی ندارند و یا تعمداً می‌خواهند که اذهان سایر نفوس را مشوش کنند، بهانه کرده و گفته‌اند که این نوع القاب، مدلل بر این است که حضرت باب و حضرت بهاء الله ادعای خدایی فرموده‌اند، البته چنانچه نوشته شد، این افراد یا واقعاً درکی از این مسائل ندارند و یا نمی‌خواهند که حقایق را بفهمند، لذا این نوع اتهامات را رواج می‌دهند و به نظر رسید که مطالبی نیز در این مورد نگاشته شود:

الف. حضرت باب فرموده‌اند:

«در باب اوّل از عدد کلّ شیء، امری که خداوند عزّ و جلّ فرض نمود، کلمه لا اله الا الله حقا حقا اذ کلّ بیان راجع به این کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه بیان الّذی قد جعله الله ذات حروف السبع.» (بیان فارسی ۱/ ۱)

یعنی، اوّلین فریضه هر انسان، شناخت خداوند است و این معرفت جز از طریق نقطه اولی در این دور مقدور نیست که خداوند او را انتخاب فرموده است. پس اقرار به وحدانیّت الهیه، یکی از ارکان امر بهائی و بابی است و رکن دوّم، اقرار به مظهریّت حضرت باب یا حضرت بهاءالله است.

ب. اعتقاد به الوهیّت حضرت باب و حضرت بهاءالله مستلزم این است که خدای غیب را منکر باشیم و این با تمامی آثار و اعتقادات بهائی مغایرت دارد و بارها حضرت بهاءالله این اتّهام را ردّ فرموده‌اند. در لوحی چنین نازل شده است:

«من المشرکین من قال انه انکر الغیب قل صه لسانک یا ایّها المشرک بالله ان الغیب ینطق بهذا اللسان الابدع البدیع تشهد الذرات انه لا اله الا هو...» (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۹۹)

یعنی بعضی از مشرکان می‌گویند که بهاءالله، خدای غیب را انکار کرده است. به آنها بگوزبانتان بریده باد! خدای غیب به زبان من سخن می‌گوید و همه ذرات شهادت می‌دهند که جز او خدایی نیست و در ردّ نفوسی که این اتّهامات را به آن حضرت نسبت داده‌اند، فرموده:

«من قال انّ هذا هو الذی ادعی فی نفسه ما ادعی فوالله هذا لیهتان عظیم و ما انا الا عبد آمنت بالله و آیاته و رسله.» (سورة الملوک، الواح نازلہ خطاب به رؤسای ارض، ص ۵۹)

یعنی، بعضی می‌گویند که بهاء‌الله، خدای غیب را منکر است؛ زیرا ادّعی خدایی کرده. قسم به خدا، این بهتان عظیمی است. من بنده خداوند هستم که به خداوند آیات او و رسولان او مؤمن می‌باشم. و ایضاً فرموده:

«اسمع ما قاله الظالمون فی ایامی منهم من قال انه ادعی الربوبیة و منهم من قال انه افتری علی الله و منهم من قال انه ظهر للفساد تبالهم و سحقا لهم الا انهم من عبدة الاوهام.» (مجموعه اشراقات، ص ۲۰۰)

یعنی ظالمان می‌گویند بهاء‌الله ادّعی خدایی کرده و بعضی گفته‌اند که بهاء‌الله بر خداوند افترا بسته و خود را از جانب او مأمور می‌داند و بعضی نیز گفته‌اند که بهاء‌الله برای فساد ظاهر شده، مرگ و هلاکت بر این مردمان باد که بنده او هام هستند! و حضرت باب نیز در باره خود چنین فرموده:

«نقطه بیان، عبدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و موروث و آنچه من الله تکلم نموده از او (خدا) است نه از او (خودش) که کسی غلو نماید و از حدّ عبودیت تجاوز نکند.» (بیان فارسی ۱/ ۹)

و نیز فرموده که: «شهد الله انه لا اله الا هو وان ذات حروف السبع عبده.» (کتاب پنج شأن، ص ۶۹) یعنی خداوند خود شهادت داده بر این که جز خودش خدایی نیست و باب، بنده او است و ایضاً فرموده:

«ما انا الاعبد الله و كلمته و ما انا الا اول الساجدين لله العلى و كان الله على كل
 شىء شهيدا.» (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۴۰ به نقل از
 قیوم الاسماء)

یعنی من، بنده و کلمه الله و اولین سجده کننده از برای خداوند هستم و خداوند شاهد
 حال من است. علی‌ای حال، حضرت باب و حضرت بهاء الله طبق همین آثار مبارکه،
 مظهر الهی بوده و اعتقاد بهائیان عالم نیز جز این نیست، چنانچه حضرت عبدالبهاء
 نیز فرموده‌اند:

«اگر سؤال نمایند که در حق حضرت بهاء الله چه اعتقاد دارید، بگویند آن
 حضرت را اول معلم عالم و اول مربی عالم در این عهد می‌دانیم.» (مکاتیب
 عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۴۸)

لذا، اساس عقاید اهل بهاء را چنین بیان فرموده‌اند:

«اساس عقاید اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت رب اعلى (باب)، مظهر
 وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم، حضرت جمال ابهی روحی
 لأحبابه الثابتین فدا مظهر کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه ...» (الواح
 وصایای حضرت عبدالبهاء)

ج. به عقیده اهل بهاء کلیه آثار حضرت باب و حضرت بهاء الله، آیات و کلام الهی
 بوده و زبان و قلم این طلعات مقدسه واسطه انتقال آنها به عالم بشریت و ترجمان
 وحی الهی بوده. کسانی هستند که در حین مطالعه آثار مبارکه به علت غفلت از این
 اصل اساسی که منبع این آثار خداوند عالم بوده، نه حضرت باب و بهاء الله به اعراض
 و اعتراض پرداخته و با استناد به بعضی از نصوص بهائی مانند: «کلّ الالوه من رشح
 امری تألّثت و لا اله الا انا المسجون الفرید» عنوان کرده‌اند که این‌ها دلیل بر ادعای
 خدایی آنهاست و البته غفلت آنان از آنجا ناشی شده که این کلام را از حضرت

بهاء الله می دانند، نه خداوند. ولی به اعتقاد بهائیان، خداوند از زبان و قلم حضرت بهاء الله فرموده که تمامی خدایان از فرمان من به خدایی رسیده اند و یا جز من، خدای زندانی، خدای دیگری نیست، چنانچه حضرت باب فرموده: «انّ الكتاب لحقّ ذلک قول الله من لسانی.» (بیان عربی، ص ۸) یعنی، این کتاب، قول خداوند است از زبان من و نیز فرموده:

«خداوند نازل فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است و اون اینست اننی

انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی.» (بیان فارسی ۳/۶)

و نیز فرموده:

«من ینظره الله ... می گوید از لسان مجلی خود که خداوند عزّ و جلّ باشد، اننی

انا الله لا اله الا انا.» (بیان فارسی ۸/۱)

و حضرت بهاء الله نیز فرموده اند:

«... ذکر الوهیت و ربوبیت از حقّ جلّ جلاله بوده و هست ...» (مجموعه

اشراقات، ص ۴۳)

لذا، گوینده حقیقی، خداوند بوده که فرموده: جز من خدایی نیست و یا همه خدایان از فرمان من به خدایی رسیده اند. در قرآن مجید، شبیه این نوع آیات را زیاد می توان زیارت کرد که حضرت محمّد از زبان خداوند فرموده: «انّنی انا الله لا اله الا انا فأعبُدنی.» (طه/۱۴) و ایضاً: «... لا اله الا انا فأعبُدون.» (انبیاء/۲۵)

و نیز: «... فتبَارک الله أحسن الخالقین.» (مؤمنون/۱۴) یعنی، خدا بهترین خالق است در حالی که جز خودش خالق نیست. و نیز آیه: «وَأَوْحِیْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ...» (قصص/۷)

اگر کسی اعتقاد به مبدأ وحی حضرت محمّد نداشته باشد، این آیات را چگونه معنی و تفسیر خواهد کرد؟ آیا نخواهد گفت که حضرت محمّد چنین فرموده است؟ ولی

بهایان و مسلمانان اعتقاد دارند که حضرت محمد حامل وحی بوده و کلام الهی را بدون دخل و تصرف نقل فرموده، همان طوری که حضرت باب و حضرت بهاء الله حامل وحی بوده و کلام الهی را به بشریت بدون دخل و تصرف رسانیده‌اند. پس کسانی که آثار بهائی را مورد مطالعه قرار می‌دهند، بهتر است که اندکی انصاف به خرج داده و با سعه صدر و بدون تنگ نظری آثار را بخوانند و قضاوت کنند. در مورد آیه «انا المسجون الفرید» ممکن است که این سؤال برای بعضی پیش بیاید که چگونه می‌توان خدای غیب را مسجون ساخت؟ در این مورد نیز بهتر است که به آیات قرآن کریم نظری بیندازیم شاید پاسخ خود را در آن پیدا کنیم.

و نیز: «... وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.» (اعراف/۱۶۰) یعنی خداوند می‌فرماید: یهودیان بر ما ظلم نکردند، بلکه بر خودشان ظلم کردند، به راستی یهودیان چگونه به خداوند غیب ظلم کردند که فرموده آنها توهم کردند که بر ما ظلم کرده‌اند. و: «فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ...» (زخرف/۵۵) یعنی چون ما را متأسف ساختند، لذا از آنان انتقام گرفتیم یعنی مردم خدا را متأسف ساختند. آیه: «... لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رِسُولِهِ...» (حجرات/۱) یعنی در حضور خداوند و رسولش پیشی نگیرید.

پس اگر بتوان که بر خداوند ظلم کرد و او را متأسف ساخت و بر او پیشی گرفت، هم چنین می‌توان او را زندانی کرد و حتی طبق زیارت‌نامه حضرت حسین، خودش را ریخت: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا ثار الله و ابن ثاره.» یعنی، درود بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا. البته، از این آیات مفاهیم دیگری مد نظر بوده که حقیقت هم همین است. در آثار بهائی نیز مفاهیم ظاهری مراد نبوده، بلکه حقایق مندرجه در آنها مد نظر بوده و چون مسلم است که بهاء الله، رسول الهی و فرستاده اوست، لذا اهانت به او و زندانی کردن او، اهانت به خداوند و زندانی کردن خداوند است.

البته در آیات قرآن شریف، آیات زیادی در این مورد نازل شده که خداوند اسماء و صفات انسانی را به خود نسبت داده، مانند این که خداوند دست دارد: «... يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ...» (فتح/۱۰) و این که دو دست دارد: «... يَدَا مَبْسُوطَتَانِ ...» (مائده/۶۴) و یکی از دست‌های خداوند چپ و دیگری راست است: «... مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ...» (زمر/۶۷)

خداوند چشم دارد، مانند: «فاصنع باعیننا ...» (هود/۳۷ - مؤمنون/۲۷) یعنی، کشتی را مقابل چشمان ما بساز یا این که خداوند، دارای پهلو است: «... مَا فَزَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ ...» (زمر/۵۶)

و این که خداوند چهره دارد: «... فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ...» (بقره/۱۱۵) و یا: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.» (رحمن/۲۷)

و این که خداوند رنگ نیز دارد: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ...» (بقره/۱۳۸) یعنی رنگ خدا و کیست از خداوند رنگین‌تر.

و این که خداوند روح دارد: «... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا.» (مریم/۱۷) یعنی روح خود را به سوی مریم فرستادیم و روح ما به صورت یک انسان بر او ظاهر شد. و: «... فَتَفَخَّنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا ...» (تحریم/۱۲) یعنی از روح خود، بر مریم دمیدیم و این که خداوند نیازمند پول است و از مردم قرض می‌خواهد: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ...» (بقره/۲۴۵) یعنی کیست که به خداوند قرض بدهد و این که خداوند شتر دارد: «... هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ ...» (اعراف/۷۳) این که خداوند عرش دارد: «... يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً.» (حافه/۱۷) یعنی در روز قیامت، عرش خدا را هشت فرشته حمل خواهند کرد و این که می‌توان با خداوند سر جنگ داشت و با او مبارزه نمود: «... الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ...» (مائده/۳۳) یعنی آنان که با خداوند و رسولش محاربه می‌کنند؛ و حتی این که خداوند ماکر است: «وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.» (آل عمران/۵۴) یعنی، مردم خدا را مکر می‌کنند و خداوند، مردمان را مکر

می‌کند و خداوند بهترین مکر کنندگان است؛ و سایر آیات مبارکه که مشحون از این اصطلاحات است و طبق تأویل و تفسیر حضرت باب و حضرت بهاء‌الله در همه این موارد، مراد مظهر الهی و پیامبر بوده که خداوند آنها را به خود نسبت داده است و همین مفهوم را حضرت صادق چنین بیان فرموده است: حمزه بن بزیع از ایشان درباره آیه (فلما آسفونا) سؤال کرد، آن حضرت فرمود: «خدای عزّ و جلّ، چون افسوس ما افسوس نخورد، لیکن او دوستانی برای خود آفریده که آنها افسوس خورند و خشنود گردند و ایشان مخلوقند و خداوند خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرار داده، زیرا ایشان را مبلغین خود و دلالت کنندگان به سوی خود مقرر داشته است و از این جهت است که آن مقام را دارند، چنانچه در این باره گفته است: هر که به یکی از دوستان من اهانت کند، به پیکار من آمده و مرا به مبارزه خوانده است. و فرموده: هر که فرمان پیغمبر برد، فرمان خدا برده است. (النساء/۸۰) ... و نیز فرموده است: (همانا کسانی که با تو بیعت کنند، با خدا بیعت کرده‌اند. (الانفال/۱۰) و دست خدا روی دست ایشان است. (سوره فتح)

تمام این عبارات و آنچه مانند این‌هاست، معنایش همان است که برایت گفتم و هم‌چنین است خشنودی و خشم و ... (اصول کافی، ج ۱، باب نوادر و کتاب چهارده معصوم، ج دوم، ص ۱۹۷) و از این منظر بوده که بسیاری از اسما و صفات الهی را ائمه اطهار به خود نسبت داده، مانند آیه: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» که حضرت صادق فرموده: «من اتى الله بما امر به من طاعه محمد ص فهو الوجه الذى لايهلك» و نیز، قال: «نحن المثنانى ونحن وجه الله ... ونحن عين الله فى خلقه و يده المبسوطة ... نحن والله الاسماء الحسنى ... ان الله جعلنا عينه فى عباده و لسانه الناطق فى خلقه و يده المبسوطة على عباده بالرأفة و الرحمة و وجهه الذى يوتى منه و بابه الذى يدلّ عليه و خزانه فى سمائه و ارضه.» و نیز: «ان الله تعالى اعظم و اعزّ و اجلّ و امنع من ان يظلم و لكنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته.» و نیز: «قال امير المؤمنين

(ع) انا عین الله وانا ید الله وانا جنب الله وانا باب الله. (اصول کافی، ج ۱، باب نوادر) یعنی حضرت محمد وجه الله است و نیز ما ائمه سبع مثانی و وجه الله و عین الله و ید الله هستیم. قسم به خداوند اسماء حسنی ما هستیم ... خداوند ما را چشمان خود در خلقش و لسان ناطقش و دست‌های مبسوطه خود در میان خلق قرار داده ... ما وجه خداوند و باب او و خازن او در آسمان‌ها و زمین هستیم و خداوند ارفع از این است که به او ظلم کنند، ولیکن ما را به خود منسوب فرموده و ظلم به ما، ظلم به او، و ولایت ما، ولایت اوست و حضرت علی نیز فرموده: من چشم خداوند و دست‌هایش و جنب خداوند و باب الله هستیم.

و در عیون اخبار الرضا نیز آمده: «قال النبی (ص) من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله.» یعنی هر کسی که به علی ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و هر که به من ناسزا گوید، خداوند را دشنام داده است و: «فقام رسول الله خطیبا فقال یا ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله انه لخشن فی ذات الله.» (بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۱۳) یعنی از علی شکایت نکنید، قسم به خدا که او در ذات خداوند خشن است. و نیز آمده: «قال النبی لا تسبوا علیا فانه ممسوس فی ذات الله.» یعنی، حضرت رسول اکرم فرمود که علی را سب نکنید، زیرا او ممسوس در ذات خداوند است که مؤلف ممسوس را به مجنون یا مخلوط تأویل کرده و گفته: «و یحتمل المراد بالممسوس المخلوط و اللممزوج مجازا ای خالط حبه تعالی لحمه و دمه.» یعنی، به احتمال دیگر، مراد از ممسوس مخلوط و ممزوج است به صورت مجازی. حب خداوند با گوشت و خون علی مخلوط شده است، لذا اطلاق اسماء و صفات الهی بر حضرت باب و حضرت بهاء الله به این معنی است که این طلعات مقدسه منسوب به خداوند هستند نه آن که استغفر الله آنان را خدا بدانیم. خلاصه کلام و جوهر مرام آن که، تمامی آثار حضرت باب و بهاء الله حول کلمه مظهریت یعنی مقام حقیقی پیامبران دور می‌زند و از این منظر بوده که حضرت باب همه آثار خود را بیان تسمیه فرموده‌اند.

یادداشت‌ها:

۱. مجموعه آثار مبارکه در محفظه آثار امری که به صورت فتوکپی در نسخ محدودی تهیه و توزیع شده است.